

## بخش ششم سیمرغ در فضای فرهنگ ایران

# سیمرغ

## در فلسفه نور و ظلمت

علی سلطانی

سبب سهروردی کوشیده است تا عقاید خود را از دو راه کاملاً متفاوت بازگوید و از احساس و اندیشه آدمی، هر دو کمک بگیرد.

### نقاب تمثیل بر چهره سخن :

سهروردی در برخی از رسالات خویش چنان حال و هوایی فلسفی ایجاد کرده است که انسان گمان می کند با مکتب و منطقی خشک سروکار خواهد داشت اما ناگهان به رسالاتی می رسد که پوششی ستبر از تمثیل و عرفان، کالبد مقصود را دربر گرفته است. بعضی از فاضلان آثار سهروردی این گونه رساله ها را « رسائل عرفانی » نام نهاده اند اما این نام برای برخی از آنها چندان مناسب نیست زیرا اگر لباس تمثیل را اذ اندام بسیاری از گفتار های شیخ اشراق بر کشیم، چهره فلسفی کلام به روشنی آشکار می شود لیکن بر گزینش این نقاب از چهره مطالب کاری بس دشوار است چرا که هر تغییر یا تشبیه آن نمایشگریکی از مفاهیم حکمت اشراق است. سهروردی برای تمثیلات خود بسیاری از محسوسات و داستانها را به کار گرفته و آنها را موافق هدف خویش به کلی دگرگون ساخته است چنان که آن مطلب یا داستان، تنها وسیله ای شده است برای بیان اصول فلسفه اشراق و گرنه همگی کلمات آن، مفهوم واقعی و لغوی خود را از دست داده و بار معنایی تازه ای را بردوش گرفته اند. گاهی نیز افسانه ای تمثیلی را بر اساس مطالب ذهن خویش ساخته و « سردلبران » را در حدیث دیگران باز گفته است.

در مکتب شیخ اشراق، داستان زندگی زال، داستان جنگ اسفندیار با رستم و همچنین نقش سیمرغ در پرورش زال و یاری رستم، در جهتی تازه شکل گرفته و همگام با معانی مورد نظر، دگرگونی بسیار یافته است. رساله عقل سرخ، خود به تنهایی دریایی است از تشبیهات و تمثیلات رنگارنگ که نبوغ ذاتی و نیروی پرواز ذهن سهروردی را نشان می دهد. گاهی

### همزیستی عقل و عشق در حکمت اشراق :

جهان بینی فلسفی و عرفانی چنان از یکدگر دورند که گویی یکی آب است و آن دیگری آتش، نبرد عقل و عشق، قهرمانان این دو گروه، سابقه ای دیرین به اندازه عمر زمین دارد. هر یک از این دو پهلو ان در درونند بارها دیگری را منهزم ساخته و خود بر کشور وجود فرمانروایی یافته است اما سلطان عشق، چنان نیرویی در خود نهفته دارد که به هر جا پا نهد، برای لشکریان عقل، « قوت بازوی تقوی » برجای نخواهد ماند. آتش این نبرد جاودانی تا او پسین دم حیات جهان بر دامن روزگاران فروزان خواهد بود و کاروان بشریت را گرمای زندگی ارزانی خواهد داشت.

کوشش های نو افلاطونیان و امثال آنان نتوانست چنان که باید عقل و عشق را با یکدیگر آشتی دهد. عقاید این دو لشکر گشن همچون دو توفان سهمگین در میدان اندیشه مردی شریک به هم رسیدند و از برخورد آنان گرد پادی شگرف به وجود آمد که آمیزه ای از نیروهای فلسفه و عرفان بود. شیخ شهاب الدین یحیی بن حبش بن امیرک سهروردی، مردی که وسعت و عمق اندیشه اش یکی از عجایب آفرینش بود، عقل و عشق را به خدمت گرفت و از در آمیختن آنها فلسفه اشراق را بنیاد نهاد. گویی سهروردی بدین ترتیب بدیهی ترین قانون عقل یعنی « محال بودن اجتماع نقیضین » را در هم شکست و بر ویرانه های آن کاخی بلند ازاندیشه تابناک خود برافراشت.

در فلسفه اشراق قدیمترین عقاید ایرانیان پیش از پیدایش دین زردشت و بسیاری از مذاهب و نظریات فلسفی و عرفانی چنان با آیات قرآن و احادیث پیامبر اسلام ترکیب و تلفیق شده که گویی در اصل، همه اجزای یک پیکر بوده اند. به همین دلیل برای درک این فلسفه باید ابتدا با همه مکتب های سازنده آن به خوبی آشنا شویم تا بدین وسیله چراغی فراراه خویش داریم. شاید به همین

پیچ و خم معانی به اندازه‌ای است که برای دریافتن آنها باید رساله‌های فلسفی شیخ را بارها باموشکافی خواند و مفهوم آنها را بار ساله‌های تمثیلی مقایسه کرد تا رمزهای بیان وی گشوده شود و نقش هر کلمه در تمثیل‌ها روشن گردد.

در این گفتار اختصاصاً به مطالبی خواهیم پرداخت که سهروردی با استفاده از مضامین سیمرغ و پیوستگی آن با خاندان زال یا کوه قاف بیان کرده است اما بی‌درک پاره‌ای از نظریات سهروردی فهم این گونه رموزها بسیار دشوار است بنابراین در آغاز، نظریه کلی وی را درباره آفرینش انسان باز می‌گوییم تا بدین وسیله پرده برداشتن از رازهای سخن شیخ آسانتر شود:

### آفرینش انسان در حکمت اشراق:

برای این که آغازی خوش را بدرقه راه سازیم، سخن را با کلام زیبایی سهروردی می‌آراییم: «چون آدم خاکسی را - علیه الصلوة والسلام - بیافریدند، آوازه درملاء اعلی افتاد که از چهارمخالف، خلیفه‌ای را ترتیب دادند. ناگاه نیکارگر تقدیر، پرگار تدبیر بر تخته خاک نهاد، صورتی زیبا پیداشد این چهار طبع را که دشمن یکدیگرند به دست این هفت رونده - که سرهنگان خاصند - باز دادند تا در زندان شش جهنمیان محبوس گردند، چندان که جمشید خورشید چهل بار پیرامن مرگ برآمد. چون اربعمین صباحاً تمام شد، کسوت انسانیت در گردنشان افکندند تا چهار گانه یگانه شد. چون خبیر آدم - صلوات الله و سلامه علیه - در ملکوت شایع گشت، اهل ملکوت را آرزوی دیدارخواست. این حال بر حسن عرض کردند - حسن که پادشاه بود - گفت: اول من یک سواده پیش بروم، اگر مرا خوش آید، روزی چند آنجا مقام کنم، شما نیز برپی من بیایید. پس سلطان حسن بر مرکب کبریا سوار شد و روی به - شهرستان وجود آدم نهاد. جایی خوش و نزهتگاهی دلکش یافت فرود آمد، همگی آدم را بگرفت» (۱).

از همین مختصر می‌توان دریافت که سهروردی آنچه هوشیاری شگفت، دین و فلسفه و عرفان و ذوق را درهم آمیخته است، او در نخستین بیان، آفرینش انسان را از دیدگاه قرآن مطرح ساخته است آنجا که خداوند به فریشتگان می‌فرماید: «من از سوی خویش خلیفه‌ای را در زمین قرار خواهم داد» (۲) و منظور ازین خلیفه، انسان است، آن‌گاه شیخ به زیبایی صورت آدم اشاره کرده است همان گونه که پروردگار پس از آفریدن وی، بر - خویشتن بالیده که چنین آفریده زیبایی را به وجود آورده است: «و تبارک الله احسن الخالقین» و لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم» (۳) پیکر مادی آدم، چهل روز در مقیاس آسمانی بزرگ حال افتاده بود و سهروردی قسمتی از حدیث قدسی «خمرت طینه آدم بیدی اربعمین صباحاً» را در همین خصوص زینت بخش کلام خویش ساخته است (۴) پس گاه آن فرارسید تا نیروهای خدایی در کالبد خاکی آدم دمیده شود. شیخ اشراق، نخستین جوهر آسمانی را - که برپهنه وجود آدمی گام نهاد - «حسن» نامیده است. این کلمه علاوه بر معنای زیبایی که بیشتر بدان اشاره کردیم، مفهوم

بزرگتری را نیز در بر گرفته است زیرا در نظر سهروردی، «حسن» یکی از سه نیروی عقل است که به شناختن حق تعالی اختصاص دارد (۵). این نیروی آسمانی، اگر چه مفهومی ویژه خود دارد، از جهت نتیجه و غایت با آنچه در قرآن در همین زمینه آمده، قابل مقایسه است. در قرآن اولین نور ایزدی که در وجود آدم جای می‌گیرد، روح خداست: «و نفخت فیہ من روحی» (۶) سپس رموز آگاهی‌ها به وی آموخته می‌شود: «و علم آدم الاسماء» (۷)، روح خدا و اسماء بی گمان بنیاد دانایی انسان را می‌سازند و ازین جهت با «عقل» آن گونه که در فلسفه اشراق مورد نظر قرار گرفته است، یکسانند، مخصوصاً که روح خدا از لحاظ دین اسلام و عقل از دیدگاه حکمت اشراق نخستین جوهری به شمار می‌روند که از وجود حق تعالی صادر می‌شوند و در کالبد آدمی جای می‌گیرند و «بر شهرستان وجود آدم» فرمانروایی می‌کنند. اکنون از زوایای فلسفه سهروردی بر وجود انسان می‌نگریم تا راز آفرینش وی را دریابیم تا توجه به این که پاره‌ای از نظریات شیخ بادبگر فلاسفه همانند است:

پیکره‌های مادی آدمیان از چهار مخالف، یعنی از چهار عنصر: خاک، آب، هوا و آتش از تأثیر گردش افلاک ساخته شده است و از این جهت بادبگر جانداران، نباتات و جمادات تفاوتی ندارد لیکن نوع و نسبت این ترکیب در انسان برتر و متناسب‌تر است چنان که سهروردی می‌گوید: «بدان که از آمیزش این چهار عنصر، موالید سه گانه حاصل می‌شود: معادن و نبات و حیوان. و چون آمیزش به اعتدال نزدیکتر باشد، نوعی شریفتر حاصل آید» (۸). همین برتری جسم مادی موجب شد که آدمی «نفسی شریفتر» از نفسهای موجودات دیگر را پذیرا شود و نفسی مفارق مددک، «هاقل» که همان نفس ناطقه است. این نفس نورانی است از انوار خداوند که می‌تواند معشولات را ادراک کند و اقدامهای بدن را موافق اراده خود به کار اندازد (۹).

بنا بر این، آن چه در حقیقت، «انسان» نامیده می‌شود (= من حقیقی انسان) اندام‌های مادی او نیست زیرا شخصیت آدمی و رای اجسام و اعراض است. «انسان» مطلق است، پس شکل و وضعی معین ندارد. «انسان» چیزی نیست که قائم به جسم باشد مانند حالات، و بالاخره «انسان» درجه‌ای معین نیست و قابلیت تقسیم پذیری ندارد (۱۰). نفس که نیرویی غیر مادی اما متصرف در بدن است، از «عقل اول» سرچشمه می‌گیرد بدین - ترتیب که خداوند در آغاز عقل اول را آفرید. آن‌گاه از اشراق نور پروردگار بر عقل اول، عقلهای جزئی دیگر در مراتب گوناگون از شدت و ضعف، به وجود آمد که در چهره‌های نور آدمیان را به سوی منبع انوار الهی تشکیل داد. سهروردی عقل فعال را «پدر و طلسم نوع انسان و بخشنده نفس‌های آنان» نام



نهاده و اشاره کرده است که این جوهر نوبیانی یا دو دین به -  
عنوان دروچ القدس، معرفی کرده اند (۱۳). پروانه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی همزیستی این دو نیروی منضاد را در تمثیلی  
باتوجه بدین اصول، انسان دارای دو جنبه کاملاً متفاوت

است : یکی کالبد خاکی اوست که فانی می شود و از جهت ارزش  
در پست ترین درجه قرار می گیرد و به تعبیری دیگر تاریکی محض  
است ؛ و دیگری نفس ناطقه که باده واسطه عقل فعال و عقل اول  
به ذات خداوند پیوستگی می یابد و ازین روی در پیچه های به جهان  
روشنایی مطلق است و بدان سان که چراغی از چراغی دیگر روشن  
شود، از روشنایی پروردگار کسب نور می کند در حالی که از  
نور ذات حق ذره ای نمی کاهد (۱۴).

اکنون دوگانگی وجود بشر از دیدگاه فلسفه اشراق به -  
خوبی آشکار می شود زیرا درین مکتب ، انسان از ترکیب نور با  
ظلمت حاصل می شود اما نکته مهم آن است که سهروردی تقریباً  
تمام فصل سوم «پرتونامه» را به اثبات این نکته اختصاص داده  
است که من راستین انسان ، اندام های مادی او نیست بلکه  
همان نفس ناطقه یعنی روشنایی ایزدی است که سرچشمه ای

آسمانی دارد (۱۵)

استادانه ، این گونه تصویر کرده است که پادشاهی (= خدا)  
باغی داشت ، پراز زیباییهای رنگارنگ ( = عقول جزئی و  
روشنایی ها). از جمله زیباییهای باغ آفرینش ؛ گروهی طاووس  
( = نفوس ناطقه) بودند که در لطف و شایستگی و زیبایی به کمال  
رسیده بودند . پادشاه فرمان داد تا یکی از آن مرغان بهشتی را  
در چرمی سخت دوختند آن سان که نقشهای پروبال زیبایی در  
آن پوشش چرمین (= بدن) پوشیده ماند و حتی طاووس، خود  
نمی توانست جمال خویش را بنگرد. آن گاه سله ای (= جهان  
مادی) بر سرش نهادند چنان که تنها يك سوراخ بیش نداشت و  
از همان راه غذایی به چنگ می آورد. طاووس با گذشت روز گاران  
فضای باغ و حال دیگر طاووسان را از یاد برد زیرا چون به خود  
می فکریست ، جز چرمی پلید و بی ارزش و جایگاهی بس تاریک  
و ناهموار نمی دید و گمان می کرد که جهانی بزرگتر و زیباتر  
از آن وجود ندارد اما هر گاه که نسیمی خوش وزیدن می گرفت



بوی شکوفه‌ها و گلها را همراه با عطر نمناک درختان و گیاهان به‌شامش می‌رسانید و نغمه‌های شورانگیز مرغان و طاووسان را می‌شنید. در این حال دلش در سینه به شدت تپیدن می‌گرفت و اضطرابی بزرگ بر درونش چیره می‌شد و احساس می‌کرد که شوق پریدن در بند بند وجودش می‌جوشد لیکن نمی‌دانست که کدامین نیرو بر آتش درونش دامن زده است. عاقبت روزی به‌امر پادشاه، طاووس را از زندان چرم و بند سله‌ها کردند (= مرگ تن) و طاووس ناگهان نقشه‌های خویش و زیبایی‌های مطلق را در کارگاه آفرینش دید و بر آن عمر تباه شده حسرت‌ها خورد (۱۶). سهروردی در رساله‌ی «الواح عمادی» علت این حسرت را بیان کرده است آن‌جا که می‌گوید: «نفس، روح زندگی را در نیاید الا بعد از مفارقت تاریکی تن چنان که اشارت کرد آیت قرآن که «وان الدار الآخرة لهی الحيوان لو كانوا يعلمون» (۱۷) که سرای آخرت است که چشمه‌ی حیوانست یعنی عالم زندگی و نور اگر مردم بدانستند (۱۸)».

### بازگشتن نفس به ناکجا آباد :

چنان که از سخن سهروردی بر می‌آید، نوع تشبیه و تمثیل او در این خصوص با عقیده و تمثیل صوفیان همانندی کامل دارد. جلال‌الدین محمد مولوی در داستان طوطی و بازگان تقریباً همین تمثیل را به کار برده است و همچنین در بعضی از دیگر داستانهای مثنوی و از جمله در توجیه سماع اشاراتی درین مورد دارد :

ناله سونا و تهدید دهل

چیز کی ماند بدان ناقص و کل

پس حکیمان گفته‌اند این لحن‌ها

از دواز چرخ بگرفتیم ما

بانگ گردش‌های چرخست این که خلق

می‌سرایندش به طنبور و به خلق

مؤمنان گویند کائنات بهشت

نغز گسردانید هر آواز زشت

ما همه اجزای آدم بوده‌ایم

در بهشت آن لحن‌ها بشنوده‌ایم

گر چه بر ما ریخت آب و گل شکی

یادمان آید از آنها اند کسی ...

قوتی گیرد خیالات ضمیر

بلکه صورت گردد از بانگ و صفیر (۱۹)

از سویی دیگر نظریه‌ی سهروردی با عقاید ناصر خسرو در بازگشت نفوس جزئی به نفس کل (۲۰) شباهت تمام دارد اما اعتقاد آنان از جهت بنیادی یعنی درباره‌ی مسافری که راه پیمای این بازگشتن به سرچشمه‌ی آغازین خویش است، تفاوت بسیار دارد و مخصوصاً ازین جاست که راه سهروردی با صوفیان به کلی جدا می‌شود زیرا از دیدگاه تصوف، آن‌چه به خدا باز می‌گردد،

جوهر حقیقی آدمی یا روح خدایی اوست و نوع این اتصال چون پیوستن قطره به دریاست لیکن در نظر سهروردی، نفس ناطقه که از تأثیر عقل فعال پدید می‌آید - برخلاف روح خدا در تصوف پیش از ایجاد تن آدمی موجود نیست - سهروردی، خود، در این خصوص می‌گوید: گروهی پنداشتند که نفس ناطقه، خداست اما چنین نیست زیرا خدا یکیست و نفوس بسیارند و نفس هر کسی از دیگران جداست چرا که اگر همه یکسان بودند، هر چه را که یکی می‌دانست، دیگران نیز می‌بایست بدانند در حالی که این طور نیست (۲۱). سهروردی در توجیه اختلاف ظاهری موجودات و تغییر حالات آنها، سخنی زیبا دارد. اومی گوید خداوند مانند کسی است که پیوسته بر یک حال و بی حرکت بماند اما در برابرش بسیار آینه‌های صافی و تیره و بزرگ و کوچک قرار دهند. بدیهی است که در هر آینه به نسبت پاک‌ی یا تیرگی یا اندازه آن، نقش‌های نامسانی از آن شخص فرضی به وجود خواهد آمد در حالی که علت این اختلاف نقشها در خود آینه هاست نه در حال آن شخص (۲۲).

همچنین سهروردی برخلاف صوفیان معتقد است که نفس ناطقه انسانی جزئی از خدا نیست و اگر کسی برخلاف این اندیشه، «این پندار گمراهی تمام است» زیرا ذات حق پاره‌پاره نمی‌شود (۲۳).

به هر حال به اعتقاد شیخ اشراق، نفس دو جنبه دارد: یکی میل به کمال و رسیدن به جهان زیرین و دیگری خو کردن به زندان ماده و دور ماندن از کمال و بلندبها و روشنایی‌ها (۲۴). بنابراین انسان برای پیوند راه کمال و رسیدن به جهانی که منبع روشنی‌های بی‌پایان است باید در چینه‌های حواس را از درون و بیرون فرو بندد و با گذشتن از مرز زمان به سرچشمه‌ی خویش پیوندد. سهروردی جهان مادی را به کارگاه عنکبوت تشبیه کرده است که آدمی را در دام خود گرفتار می‌سازد. انسان برای رهایی از این دام گشتی باید نوزده نکهبان را از سر راه خویش بردارد و پنج پرتوه‌ی آشکار (= حواس ظاهری)، پنج پرتوه‌ی پنهان (= حواس درونی)، دو رنده‌ی تیز حرکت (= شب و روز) و هفت رنده‌ی آهسته حرکت (= هفت آسمان) (۲۵).

شیخ اشراق در باب پیوستن نفس به منزلگاه آغازین خویش، به اعتقاد صوفیان بسیار نزدیک است. در رساله‌ی «هیا کل النوره» می‌گوید: نفس پس از جدایی از بدن، به سوی سرچشمه‌ی خود می‌رود مانند سوزنه‌هایی که به سوی آهنربایی بیکرانه کشیده شوند. نفس در آن‌جا از تابش نور حق بسیار چیزهای لذت‌آور خواهد دید (۲۶). همچنین در الواح عمادی آورده است که نفس‌ها پس از جدا شدن از تن، بسته به نوع کار و به نسبت مراتب قوه و ضعف از یکدیگر ممتاز می‌شوند همچنان که در قرآن آمده است: «و ما لنا الا لمقام معلوم» (۲۷).

در نظر سهروردی، پیوستن نفس به نور خداوند، پیش از فرارسیدن مرگ تن نیز امکان پذیر است زیرا می‌گوید که هر گاه خویشتن را از آلودگی‌ها و گرفتارهای بدن پاک کنیم و خود را در کبرای خداوند، که بر همه موجودات ریزانست - در گمان

آوریم ، نوری در نفس و درون خواهیم دید که ما را با جهان ملکوتی خود آشنایی و پیوند می دهد و از این رو ، لذت های روحانی بسیار خواهیم یافت (۲۸) . در جایی دیگر گفته است که حکیمان روشن دل و مجردان صاحب بصیرت ، می توانند که بسیاری از لذت های جهان نور و معنویت را در همین عالم خاک بیابند و نور عالم اعلی را صریح ببینند ، اما دیگران اگر هم ببینند در دنیای دیگر و پس از مرگ تن خواهد بود (۲۹) .

اکنون که با دورنمایی از عقاید سهروردی درباره آغاز و انجام انسان آشنا شدیم ، به تحلیل تمثیل های وی در خصوص سیمرغ و آنچه بند و وابسته است ، می پردازیم .

## سیمرغ فرزند اشراق حق :

سهروردی در رساله های عقل سرخ و صغیر سیمرغ ، طلسم سخن خویش را بر وجود سیمرغ بسته و اسرار فلسفی بسیار را در باهم این بر نده اساطیر پنهان ساخته است ، در بعضی از رساله های دیگر خود نیز اشاراتی درین خصوص دارد . از این جهت بهترین راه آنست که در هر مورد نخست سخن سهروردی را بیاوریم و آن گاه با یاری جستن از دیگر رساله ها و اصول فلسفی وی ، حد توانایی خود از رمز های فلسفی کلام پرده بر گیریم .

شیخ اشراق مقدمه رساله صغیر سیمرغ را چنین آغاز کرده است : و روشن روانان چنین نموده اند که هر آن هدهدی که در فصل بهار به ترک آشیان خود بگردد و به مقدار خود پروبال خود بر کند و قصد کوه قاف کند ، سایه کوه قاف بر او افتد ، به مقدار هزار سال این زمان که در آن یوما عند یک کالف سنة ممانتدون (۳۰) ، و این هزار سال در تقویم اهل حقیقت یک سبخدم است از مشرق لاهوت اعظم . در این مدت سیمرغی شود که صغیر او خفتگان را بیدار کند و نشیمن او در کوه قاف است . صغیر او به همه کس برسد و لکن مستمع کمتر دارد ، همه با ویند و بیشتر بی ویند ،

**با مایی و با ما نیسی جانی از آن بیکی نیسی**  
و بیماریانی که در ورطه علت استسما و ذق گرفتارند سایه او علاج ایشانست و مرض را سود دارد ، و رنگهای مختلف را زایل کند . و این سیمرغ پرواز کند بی جنبش و بپرد و نزدیک شود بی قطع اما کز . و همه نقشها از اوست و از خود رنگ نگیرد . و در مشرق است آشیان او و مغرب از او خالی نیست . همه بسدو مشغولند و او از همه فارغ ، همه از او پر و او از همه تهی . و همه علوم از صغیر این سیمرغ است و از او استخراج کرده اند . و سازهای عجیب مثل ارغنون و غیر آن از صد اورنات او بیرون آورده اند ، بیت :

### چون ندیدی همی سلیمان را

### تو چه دانی زبان مرغان را

و غذای او آتش است و هر که پری از آن بر پهلوی راست بندد و بر آتش گذرد ، از حرق ایمن باشد . و نسیم سیا از نفس اوست ، از بهر آن عاشقان ، راز دل و اسرار ضمیر با او گویند . این کلمات که منحرد می شود این جا نفثه مصدور است و چیزی مختصر است از آن و از ندای او (۳۱) .

تمثیل سهروردی بی اختیار انسان را به فضای منطق الطیر عطار می کشاند . سخن از رفتن به سوی قاف است و رسیدن به بارگاه سیمرغ و خویشتن را در آیین سیمرغ دیدن و سیمرغ شدن و پیوستن به حقیقت مطلق ، و شیخ اشراق به خوبی توانسته است در چند جمله کوتاه ، نتیجه ای را که عطار از داستان منطق الطیر در نظر داشته است ، تصویر کند اما در این جا مفاهیم فلسفی در لباس عرفان جلوه گر شده است .

هدهد در این تعبیر و نفس بالقوه ، انسان است که از ملکوت اعلی در زندان تن گرفتار آمده و با آن انس گرفته است و بدین جهت از یک سو به جهان نور حق و از سوی دیگر به دنیای ظلمت تن پیوستگی می یابد در حالی که خاستگاه آن ملکوتی است . در تمثیلی که پیشتر بدان اشاره کردیم - نفس ناطقه به طاووسی بهشتی تشبیه شده بود که در پوستی سخت و تاریک دوخته و در دنیای مادی رها شده باشد و اندک اندک منزلگاه نخستین را از یاد برده باشد اما هر گاه که نسیمی دلنواز و روح پرور یا عطر مستی بخش شکوفه ها را احساس کند ، بپیاد مسکن مألوف افتد و شوق پرواز در اعماق روحش غوغایی برانگیزد . بنا بر اعتقاد سهروردی ، نفوس انسانی پس از مرگ جسمانی به سوی سرچشمه اصل کشیده می شوند و به نسبت کمال خویش از یکدیگر ممتاز می شوند و به دنیای نور می پیوندند (۳۲) ، اما نفس در زندان ماده نیز می تواند به وسیله ریاضت ، جنبه آسمانی خود را نیرو بخشد ، چرا که نفس از لحاظ مشابهت به نفوس آسمانی ، نیرویی مخصوص بدان عالم دارد که « آن قوت نظری است » (۳۳) و چون خود را از گرفتاری تن پاک کند ، نوری در آن پدید می آید که نفس را با جهان ملکوتی آشنایی می دهد (۳۴) . این جنبش علاوه بر کوشش نفس ، به تأیید پروردگار نیز بستگی دارد ، چون هر گاه خداوند به انسانی ، سعادت و جهان ارزانی دارد ، به او نیرویی می بخشد که به فانی بودن قوت های جسمانی بی یبرد و بیش از پرداختن به امور دنیایی به تکمیل نفس و تحصیل دانش و حکمت پردازد تا « خوب شدن را به دریاچه فرشتگی رساند » (۳۵) . از سویی دیگر « عقل فعال » - که به نظر سهروردی « عقل کر » - است - به وسیله تابش نور خود ، نفس ناطقه آدمی را از قوت به فعل می رساند یعنی نیروهای نفس را به تدبیر کمال می بخشد تا به آخرین حد خویش برسد (۳۶) .

همین حرکت کمالی نفس ناطقه است که سهروردی در تمثیل آغاز سخن آن را به صورت « پرواز هدهد » تعبیر کرده است ، پروازی که با پروبال مادی امکان پذیر نیست زیرا پرواز هدهد درست پس از لحظه ای صورت خواهد گرفت که پروبال خویش را با منقار بر کند و آن گاه که از بند ظلمت تن رهایی یابد ، نیروی پرواز به عالم نور و شهرستان جان را به دست خواهد آورد .

شیخ اشراق ، خود ، در جایی دیگر چگونگی این سفر روحانی را چنین بیان کرده است : « بدان که بالای این کوشک نه اشکوب (= افلاک) ، طاقی است که آن را شهرستان جان خوانند . . هر که خواهد که بدان شهرستان رسد ، ازین چهار طاق (= عناصر) شش طناب (= جهات) بگسلد و کمندی از عشق سازد و زین ذوق بر مرکب شوق نهد و به میل گرسنگی سر مه بیداری در چشم کشد

و تبخ دانش به دست گیرد و راه جهان کوچک پرسد... این جهان کوچک، کالبد و نیروهای مادی انسان است. سهروردی عناصر چهارگانه یعنی آب و آتش، باد و یا بخار و خاک را به کاخی سه طبقه تشبیه کرده و پنج حس ظاهر را همچون نگاهبانان دروازه های شهر دانسته است که اگر نفس ازین ها بگذرد، هنوز يك بيشه پرخطر درپیش خواهد داشت و آن بيشه ای است که پناهگاه نیروی غاذیه و نفس حیوانی است. در این جا است که نفس ناطقه باید نفس درنده خوی حیوانی را به زنجیر کشد و از آن پس به دروازه شهرستان جان گام نهد و در پایان خویشتن را در چشمه آب حیات بشوید و زندگی جاودانه را آغاز کند (۲۷).

بدین ترتیب دستور سهروردی برای این سفر روحانی رها شدن از ماده و جهات مادی است به نیروی عشق و بی توجهی به عوالم جسمانی که شیخ آنرا چون سرمایه موجب بیداری و روشنایی دیدگان دانسته است زیرا به هر نسبتی که نفس خود را از زندان بدن رهایی بخشد، به نور حق و جهان معنویت نزدیکتر خواهد شد، اما پیداست که هر هدهدی را توان چنین پروازی نیست. به همین دلیل برخی از آدمیان آنها گاه گاه اشراق نور خدا را در آینه دل مشاهده می کنند و برخی به دفات و با دوام بیشتر، لیکن کسی که بدین حال قناعت نکند و با رضایت تزکیه نفس به یکبارگی از تار یکی های تن برهد، به دریای نورالهی خواهد پیوست و با به تعبیری دیگر از حالت هدهدی رها می شود و شکل سیمرغ به خود می گیرد یعنی نفس ناطقه به غایت کمال می رسد و به نور کامل تبدیل می شود.

چنین است که سهروردی می گوید: صدای سیمرغ به همه می رسد اما گوشهای مادی را یاری شنیدن آن نیست. کسی که پرده ای از آرزوهای این جهانی گوش و چشمش را فرا گیرد، صدای سیمرغ خویش یعنی نفس انسانی خود را نمی شنود. او در دام که حیوانیت گرفتار است پس چگونه می تواند صدای سفیر فرشتگان را از زنگره های عرش بشنود چرا که نفس خود، از جنس فرشتگان و از عالم نورا است.

### تواضع و عرش می زلفند صَفیر

ندانمت که در این دامگه چه افتاده است (۲۸)  
بسیارند آدمیانی که جز لذات پست حیوانی آرزویی ندارند و با غوغای درون خویش بیگانه اند و در حالی که در نهاد همه آنان نفس انسانی بالقوه موجود است و به تعبیر سهروردی همه باوینده بیشتر آنان به جنبه ملکوتی خود توجهی ندارند و آن چنان بیگانه اند که همسایه اند و خانه هم را ندیده اند.

سیمرغ یا نفس ناطقه آن گونه که سهروردی می گوید تمامه است و نه در ماده است، و چنین جوهری که فراتر از جهان عناصر و ابعاد و جهات است و پرواز کند بی جنبش و پیرد بی پر و نزدیک شود بی قطع اما کن و همه نقشها از دست و خود رنگی ندارد، در مشرق است ایشان او و مغرب از او خالی نیست. همه بدو مشغولند و او از همه فارغ، همه از او برند و او از همه تهی. بنابراین سیمرغ وجود انسان برای پرواز به آلات مادی نیازی ندارد چنان که

سهروردی در رساله عقل سرخ گفته است که با همه دشواریها و بلندیهای کوه قاف، آن کسی که استعداد دارد به لطفهای تواند گذشتن همچون روغن بلسان که اگر کف دست برابر آفتاب بدارد تا گرم شود و روغن بلسان قطره ای بر کف چکانی از پشت دست به درآید به خاصیتی که در اوست. پس اگر تونیز خاصیت گذشتن از آن کوه را حاصل کنی به لمسهای از هر دو کوه بگذری (۲۹).

کالبد آدمیان را بی تصرف نفس پاری حرکت نیست و اگر نیز جنبشی کند با ازارهای حلقومش نوایی بر خیزد، در حقیقت صدای نفس اوست که بدین گونه تجسم مادی می یابد.

### دو دهان داریم گویا همچو نی

#### يك دهان پنهانست در لبهای وی

پس این همه آوازه ها که از نای عبدالله بر می آید، خود از ساز آن شه هستی یافته است و این همه ترقیبات دانش و سنت، همه نقشهایی از کارگاه نفس ناطقه است که پیکره های مادی آدمیان را همچون ابراز مکانیکی یا آدم های آهنی برای ساختن آنها به کار انداخته است، نفسی که از جهان نور است و از اشراق نور پروردگار نیرو می گیرد، همچنان که سهروردی گفته است غذای او از آتش است و بر خلاف نفس حیوانی هر چه از مرحله مادی دورتر شود، بیشتر نور حق را مستعد و پذیرا می شود و قوت پرواز می گیرد.

### راز افسانه سیمرغ و زال

سهروردی در رساله عقل سرخ، شرح گفتگوی خود را با پیر خرد (عقل سرخ) درباره سیمرغ و زال چنین بیان کرده است: و پیر را گفتم: شنیدم که زال را سیمرغ پرورد و دستم آشفته بار را بیداری سیمرغ گشت. پیر گفت: بلی درست است. گفتم: چگونه بود؟ گفت: چون زال از مادر در وجود آمد، رنگی موی و رنگ روی سپید داشت. پدرش سام بفرمود که وی را به صحرا بفرستند و نگارند و نگارند نیز عظیم از وضع حمل وی رنجیده بود. چون بدید که پسر کریمه لقاقت، هم بدان رضا داد. زال را به صحرا بفرستادند. فصل زمستان بود و سرما، کس را گمان نبود که يك دهان زنده ماند. چون روزی چند برین بر آمد، مادرش از آسیب فارغ گشت، شفقت فرزندش در دل آمد، گفت: يك باری به صحرا شوم و حال فرزند ببینم. چون به صحرا شد فرزند را دید زنده و سیمرغ و پیرا زیر پر گرفته. چون نظرش بر مادر افتاد تبسمی بکرد. مادر و پیرا برگرفت و شیر داد، خواست که سوی خانه آرد، باز گفت تا معلوم نشود که حال زال چه گونه بوده است که این چند روز زنده ماند سوی خانه نشوم. زال را به همان مقام زیر پر سیمرغ فرو هشت او بدان نزدیکی خود را پنهان کرد. چون شب درآمد و سیمرغ از آن صحرا منهزم شد، آهو بی بر سر زال آمد و پستان در دهان زال نهاد. چون زال شیر بخورد، خود را بر سر زال بخواباند چنان که زال را هیچ آسیب نرسید. مادرش بر خاست و آهو را از سر پسر دور کرد و پسر را سوی خانه آورد.



پیر را گفتم : آن چه سر بوده است ؟ پیر گفت : من این حال از سیمرغ پرسیدم . سیمرغ گفت : زال در نظر درخت طوبی به دنیا آمد . ما نگذاشتیم که هلاک شود . آهوی بره را به دست سیاد باز دادیم و شفقت زال در دل او نهادیم تا شب ویرا پرورش می کرد و شیر می داد و به روز خود متش زیر پر می داشتیم» (۴۰) .

میدانیم که زال به هنگام تولد اگر چه کودکی نوزاد بود ، موی سفید همانند پیران داشت و به همین جهت به نام «زال» یا «زال زره» مشهور شد ، برای آن که تناسب نام زال را در تمثیل سهروردی نشان دهیم ، از کلام خود وی یاری می جوئیم . کلمه پیر از آن جهت در گفتارهای سهروردی بسیار به کار برده شده که نشانه عقل و تجربه است و بدین جهت برای عقل یا نفس تعبیری مناسب تواند بود .

در رساله آواز پر جبرئیل سخن از «ده پیر خوب سیماء» به میان می آورد که در پاسخ او می گویند : جماعتی مجرداتیم ، از جانب ناکجا آباد می رسمیم» (۴۱) .

همچنین در رساله عقل سرخ ، عقل ، در صورت مردی دارای محاسن و رنگ و روی سرخ جلوه می کند چنان که حکیم اشراقی می بیند که جوانیست و او را «جوان» خطاب می کند . عقل پاسخ می دهد که نسبت جوانی به من خطاست زیرا من اولین فرزند آفرینشم . شیخ از وی پرسد که چرا محاسنت در طول عمرهای دراز سپید نگشته است ؟ عقل پاسخ می دهد که : محاسن من سپید است و من پیری نورانیم اما آن کس که ترا در دام اسیر گردانید و این بندهای مختلف بر تو نهاد و این مو کس از بر تو گماشت ، مدت ها است تا مرا در چاه سیاه انداخت . این رنگ من که سرخ می بینی از آن است اگر نه من سپیدم و فودانی و هر سپیدی که نور بازو تعلق دارد ، چون با سیاه آمیخته شود ، سرخ نماید چون شفق» (۴۲) .

در حقیقت سهروردی با نفس کمال یافته خویش سرگرم گفتگوست که اگر چه سالیان بی شمار بر آن گذشته ، از جهت پیوستگی آن به عالم نور و جاودان است و کز در گمان و آرزوی خود راهی نیست .

در رساله آواز پر جبرئیل ، فرمان رویان نه فلک همه به شکل پیران توصیف شده اند ، پیرانی که گردش نه آسبای آسمان به نیرو و اراده آنان بسته است و هر یک فرزندی دارند . ایشان عقلها و نفسهای آسمانها به شمار می روند و سهروردی ، خود ، در پر تو نامه والواح عمادی بدان اشاره کرده است (۴۳) .

از همه زیباتر تعبیری است که سهروردی درباره ملکوت و جایگاه عقلهای نورانی آورده است چرا که گوینده سخن «عشق» است . و شگفتا که خود حاصل یکی از سه نیروی عقل به شمار می رود . عشق ، جایگاه خود را شهرستان جان می نامد که عقل دروازه بان آنست : «بدان که بالای این کوشک نه اشکوب (= نه فلک) طاقی است که آن را شهرستان جان خوانند و او بارویی دارد از عزت و خندقی دارد از عظمت و بر دروازه آن شهرستان پیری جوان مو کلس و نام آن پیر «جاوید خرد» است و او پیوسته سیاحی کند چنان که از مقام خود نجنبید و حافظی نیگست ، کتاب

الهی داند خواندن و فصاحتی عظیم دارد اما گنگست و به سال دیرینه است اما سال ندیده است و سخت کهن است اما هنوز سستی در او راه نیافته است» (۴۴) . همچنین عشق در رساله فی حقیقه العشق ، خود را دیرینه عمر اما جوان شمرده است (۴۵) .

علاوه بر مواردی که گفته شد ، سهروردی در چند رساله دیگر مانند «روزی با جماعت صوفیان» و رساله فی حالة الطفولية ، از «شیخ» به عنوان نمونه دانایی یاد کرده است و یکی از معانی شیخ چنان که می دانیم «پیر» است .

بدین ترتیب به روشنی پیداست که منظور سهروردی از «زال» پیر خرد یا نفس بالقوه انسانی است که در آغاز هستی به کمال روشنائی خود راه نیافته است اما از چهره وی نور خردی که نه سال می درخشد . پدر زال در این تمثیل ، افلاکند که از تأثیر گردش و حرکت آنان بر عناصر چهارگانه آب ، خاک ، هوا و آتش ، کالبد مادی انسان به وجود می آید و این نکته را سهروردی چند بار در نظریات فلسفی خویش تأکید کرده است (۴۶) .

پدر و مادر زال که در هر حال هر دو نوعی جوهر مادی هستند تنها اندامهای جسم را می سازند و به کمال می رسانند اما جسم وی در آغاز بسیار ناتوان است ، در عوض نفس ناطقه در همان نخستین لحظه های هستی ، بالنسبه نورانی است و می تواند خود را تا هر مرحله پیوستن به جهان نور مطلق برساند و به صورت جوهری ملکوتی و درخشان است که نور جاودانگی بر چهره اش می درخشد . در این صورت ، بیکر مادی انسان - که در تاریکی کامل قرار دارد - نمی تواند که زیبایی وجود نفس را دریابد زیرا آن را با خود بیگانه می یابد و این امری طبیعی است که زیبایی نور در نظر تاریکی جلوه و جلایی نداشته باشد . سهروردی با توجه بدین - اصل ، اسطوره زال و سیمرغ را با ذکر گوی بسیار به یاری گرفته و نظریات فلسفی خود را در آن جای داده است .

سر انجام پدر و مادر زال ، او را به صحرا افکنند و غافل از آن که به گفته سهروردی «نفس جوهریست زنده قائم به ذات خویش یعنی پیری است از محل ماده» (۴۷) و از این رو جدایی از دامان پدر و مادر برای او زیانی نخواهد داشت چرا که نیروی تصرف در ماده را داراست و می تواند آنرا مطابق آرزوی خود به کار برد .

زال در دامان صحرا یعنی در بهینه طبیعت رها می شود اما عقل فعال که مکمل و رساننده نفس ناطقه از قوت به فعل یعنی از ضعف به کمالست ، آنرا یاری می دهد و به اصطلاح سهروردی آنرا «زیر پر می گیرد» . تواند بود که غرض سهروردی ازین که سیمرغ در روز زال را می پرورد ، همین نیروبخشی نفس فعال باشد که هر دو پیوسته به ملکوت و روشنائی اند ، بویژه که عقل فعال مورد توجه خداوندست ، که او را مدد می دهد به قوه غیر - متناهی» (۴۸) اما ممکن است که نظر شیخ اشراق از سیمرغ در این تعبیر ، «خورشید» باشد چرا که سهروردی آن را «فاعل روزه» و «سبب معاش جانوران» دانسته است (۴۹) ، اما بنده گمان می کنم که وجه نخستین مناسبتر باشد زیرا در گفتار شیخ اشاره ای است که «زال در نظر درخت طوبی به دنیا آمده» و این درخت

سرچشمه همه نعمتهای زمینی و آسمانی است و ازین جهت می توان آن را اشاره ای به عقل اول دانست که از اشراق نور حق بروی همه عقلا به وجود آمده از جمله آنها عقل فعال است که از نورهای قاهره به شمار می رود (۵)

گفتیم که وجود انسان دو گانه است و چون رشد و پیدای از لحاظ نفس نورانی بررسی کردیم ، شایسته است که به جنبه مادی و ظلمانی اونیز توجه کنیم . سخن سیمرخ در باب پرورش زال در شبه شاید اشاره ای است به پرورش جسمانی آدمی یعنی توجه به بخش تاریک وجود وی که به دو صورت امکان پذیر است : نخست آن که نفس ، خود ، می تواند در اندامهای مادی بدن تصرف کند و از همین راه است که آدمی اشیای مادی را مورد استفاده قرار می دهد و از نیروهای آنها بهره برمی گیرد همان گونه که به تعبیر سهروردی زال از پستان آهو شیر مادی مکند . عامل دیگر تأثیر گردش افلاک بر عناصر است که سازنده استعدادها و موجب تغییرات جسمانی آدمیانست و به همین جهت در سرگذشت زال یا نفس انسانی می بینیم که علاوه بر پرورش سیمرخ و آهوه مادر زال نیز بر او مهر می ورزد و او را دیگر بار در پناه خویش می گیرد و به خانه می برد .

فاتمام

### حواشی :

(۱) رساله فی حقیقه العشق ص ۲۶۹-۲۷۰ - ضمیمه رسایل سهروردی که بر روی هم به نام مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق به تصحیح دکتر سید حسین نصر همراه با تحلیلی به زبان فرانسه از هنری کریز در تهران به چاپ رسیده است و در همه موارد ماخذ همین است .

(۲) سوره ۲ بقره آیه ۳۰

(۳) به ترتیب . سوره ۲۲ حج آیه ۱۴ - مفهوم این آیه در آیه ۶۴ سوره ۴۰ مؤمن نیز وجود دارد . و سوره ۹۵ تین آیه ۴

(۴) این حدیث به صورتی دیگر نیز آمده است و خمر طیبته آدم بیده اربعینی صباحاً .

(۵) رساله فی حقیقه العشق ص ۲۶۸

(۶) سوره ۱۵ حجر آیه ۲۹

(۷) سوره ۲ بقره آیه ۳۱

(۸) پرتو نامه سهروردی ص ۲۲

(۹) الواح عمادی ص ۱۳۴ و پرتو نامه ص ۳۱

۱۰۰ پرتو نامه ص ۲۶

(۱۱) الواح عمادی ص ۱۸۲ و همچنین بستان القلوب ص ۳۵۵-۳۵۶

(۱۲) پرتو نامه ص ۲۳-۲۴-۲۵ - قسمتی از مضمون

مطلب درس ۸۵ هیاکل النور نیز دیده می شود

(۱۳) هیاکل النور ص ۹۶-۹۵

(۱۴) هیاکل النور ص ۹۱-۹۰

(۱۵) پرتو نامه ص ۲۳ تا ۲۶

(۱۶) لغت موران ص ۳۰۵ تا ۳۰۸

(۱۷) سوره ۲۹ عنکبوت آیه ۶۴

(۱۸) الواح عمادی ص ۱۷۳

(۱۹) مثنوی مولوی چاپ نیکلسن دفتر چهارم ص ۳۲۲-۳۲۱

۳۲۱

(۲۰) وجه دین نوشته ناصر خسرو چاپ برلین ، افست

کتابخانه طهوری ص ۳۸ و خوان الاخوان تصحیح قویم چاپ

۱۳۳۸ ص ۲۳۱-۲۳۰

(۲۱) پرتو نامه ص ۳۶

(۲۲) هیاکل النور ص ۱۰۰

(۲۳) پرتو نامه ص ۳۶ و ۳۷

(۲۴) یزدان شناخت ص ۴۳۵-۴۳۴

(۲۵) صفیر سیمرخ ص ۳۳۲-۳۳۱

(۲۶) هیاکل النور ص ۱۰۷

(۲۷) الواح عمادی ص ۱۷۵

(۲۸) هیاکل النور ص ۹۹

(۲۹) پرتو نامه ص ۷۰

(۳۰) سوره ۲۲ حج آیه ۴۶

(۳۱) صفیر سیمرخ ص ۳۱۴ تا ۳۱۶

(۳۲) الواح عمادی ص ۱۷۵

(۳۳) یزدان شناخت ص ۴۲۴

(۳۴) هیاکل النور ص ۹۹

(۳۵) یزدان شناخت ص ۴۰۷-۴۰۶

(۳۶) یزدان شناخت ص ۴۳۱-۴۳۰

(۳۷) فی حقیقه العشق ص ۲۷۶-۲۷۵

(۳۸) دیوان حافظ تصحیح آقایان دکتر جلالی نائینی و

دکتر فخر احمد چاپ دوم ص ۴۲

(۳۹) عقل سرخ ص ۲۳۰

(۴۰) رساله عقل سرخ ص ۲۳۲-۲۳۱

(۴۱) آواز پیر جبرئیل ص ۲۲۱

(۴۲) عقل سرخ ص ۲۲۸

(۴۳) پرتو نامه ص ۵۰ تا ۵۴ و الواح عمادی ص ۱۵۰

تا ۱۵۲

(۴۴) و (۴۵) فی حقیقه العشق ص ۲۷۵

(۴۶) پرتو نامه ص ۵۸ و فی حقیقه العشق ص ۲۶۹

(۴۷) الواح عمادی ص ۱۴۰

(۴۸) الواح عمادی ص ۱۸۰

(۴۹) و (۵۰) هیاکل النور به ترتیب ص ۱۰۴ و ۹۷-۹۶

